



ایران در دوران معاصر

حماسه و زندگی نامه بابک خرم دین - بخش دوم

نویسنده: شمشاد امیری خراسانی
انتشار: ۱۶ شهریور ۱۳۹۲ ۵۰ دقیقه مطالعه



چکیده مقاله

حماسه بابک خرم‌دین حماسه بابک خرم‌دین - بخش دوم (برای دیدن بخش اول اینجا کلیک کنید) جاویدان خداوندگار قریه () بود که در دامنه کوهی به همین نام قرار داشت . او سالهایی از عمرش را در مسافرت گذرانده بود و در این گشت و گذار فجایی را که حکام و عمال عرب در ایران مرتکب می شدند و خرابیهای جبران ناپذیری را که به آثار تمدن ایران زده بودند از نزدیک می دید و احساسات مهین پرستی در سینه اش بغلیان می آمد. در همین مسافرت ها با نهضت خرم دینی که شاخه ای از مذهب مانی و مزدک بود و بیشتر برای حس ایرانیت و مقاوم



حماسه بابک خرم‌دین

حماسه بابک خرم‌دین - بخش دوم

(برای دیدن بخش اول اینجا کلیک کنید)

جاویدان **خداوندگار قریه** ((بذ)) بود که در دامنه کوهی به همین نام قرار داشت . او سالهایی از عمرش را در مسافرت گذرانده بود و در این گشت و گذار فجایی را که حکام و عمال عرب در ایران مرتکب می شدند و خرابیهای جبران ناپذیری را که به آثار تمدن ایران زده بودند از نزدیک می دید و احساسات مهین پرستی در سینه اش بغلیان می آمد.

در همین مسافرت ها با نهضت خرم دینی که شاخه ای از مذهب مانی و مزدک بود و بیشتر برای حس ایرانیت و مقاومت در مقابل سلطه اعراب بوجود آمده بود ، آشنا شد و به آن گروید. تاریخ آغاز نهضت خرم دینی در تواریخ 162 هجری قید شده است .

در همدان ، در حمله ای که عربها به خرم دینان کردند و کشت و کشتاری که به راه انداختند ، جاویدان همسر اولش را که زنی زیبا و جوان بود از دست داد و خود نیز زخمی شد . بعد از این حادثه ، جاویدان تصمیم به مبارزه جدی برای رهایی ایران از دست عربها و دست نشاندگان آنها گرفت و با این هدف به قریه بذ بازگشت و در دژ محکمی که بر بالای تپه ای ساخته بود مسکن گزید و به روشن ساختن افکار زارعان و احساسات میهن پرستانه آنان پرداخت . اکنون بعد از هشت سال تبلیغ و فعالیت ، پیروان با ایمانی بدورش جمع کرده بود . تمام مردم بذ و عده زیادی از اهالی بزرند ، خش و هشتادسر و سایر شهرها و روستاهای دامنه سبلان به مذهب و مسلک جاویدان گرویده بودند و پایه نهضت بزرگ و دامنه دار کم کم آماده می شد . جاویدان ، تابستانها به مسافرت در روستاها و شهرهای اطراف می پرداخت و مردم را علیه فجایع و جنایاتی که عربها در ایران مرتکب می شدند بر می انگیزت و زمستانها در قلعه می نشست و به راهنمایی و هدایت پیروان خود - که از کار زراعت و گله داری فارغ شده و اوقات فراوانی برای اجتماع و مباحثه داشتند - مشغول می شد.

جاویدان پسر شهرک از سال 192 هجری دعوت خود را در آذربایجان آغاز کرد . دژ جاویدان تالار بزرگی داشت که هر روز عصر پیروانش را در آنجا به دور خود جمع می کرد و برای آنها سخن می راند . در این نشست زن و مرد جوان و پیر کنار هم می نشستند و به سخنان دلچسب و هیجان انگیز جاویدان گوش فرا می دادند. جاویدان اغلب به جنایت های دست نشانندگان اعراب در ایران اشاره می کرد و می گفت : این مردان پست ، زنان و دختران همخون ما را اسیر می کنند و به عربهای سوسمارخوار می فروشند . در دنیا دو نیرو همیشه در ستیزند : نور و ظلمت خدای نور حامی آبادانی و سعادت مردم است و عفریت ظلمت می کوشد دنیا را به خرابی ، خونریزی و فساد بکشد . اعراب زادگان این عفریت منفور هستند و به هرجا می رسند ویرانی و فساد و بدبختی می آفرینند ولی ما ایرانی ها فرزندان خدای نور هستیم و باید این اهریمنان ویرانگر ، وحشی و خونخوار را به بند بکشیم تا دنیا از فساد و شرارت نجات یابد. پیامبران ما ، ما را به پاکی طینت و پاکی گفتار و پندار و کردار دعوت کرده اند و اینها مظاهر نور ، روشنی و صفاست . بابک این حرفهای پرمغز را مهیج و بدقت گوش می داد و بسختی تحت تاثیر آنها قرار می گرفت و چون تنها میشد فکر میکرد : اما تنها با دور هم نشستن و حرف زدن کار درست نمی شود . باید به پاخاست و با این جنایتهای وحشیانه پایان داد. و روزی که با جاویدان تنها بودند این فکر خود را بزبان آورد و پرسید :

استاد هنوز هنگام آن نرسیده که گفته های شما را جامه عمل بپوشانیم ؟ جاویدان با مهربانی خندید و گفت : چرا پسرم بزودی وقت آنهم خواهد رسید نخست باید عده بیشتری را با خود هم آواز کنیم تا بتوانیم دست به کار بزرگی بزنیم و این کار بزرگ بدست تو انجام خواهد گرفت . با فرا رسیدن بهار و سبزپوش شدن دشت و صحرا کار بابک نیز آغاز شد جاویدان شبانی تعدادی از گاوها و گوسفندان خود را باو سپرده بود و بابک هر روز صبح زود گله را به دامنه کوه می برد و شب بر میگشت . جاویدان بابک را مثل فرزندش دوست داشت و روزبروز او را بیشتر به کارها و عقاید خود آشنا می کرد . جاویدان ایمان داشت که تنها کسی است که می تواند کار بزرگ او را دنبال کند همین بابک است بابک خیلی بندرت می خندید زیرا زندگی پر زحمت و رنجبارش او را خشن بارآورده بود و او هرگز احساس خوشبختی نکرده بود تا معنی خندیدن را نیز آموخته باشد .

او اعتقاد داشت در سخت ترین و تاریک ترین مراحل زندگی هم می توان نوری از سعادت در قلب خود داشت . این نور کم کم بر تاریکیها غلبه می کند و چون مشعل زندگی ما را روشنائی و صفا می بخشد . بابک کمی زبانش میگرفت و تلفظ بعضی از کلمات برایش مشکل بود . او میگفت من خوب حرف نمی زنم زبانم میگیرد سابق به این مسئله اهمیت نمی دادم و چون خیلی کم حرف می زدم و اصولا چندان احتیاجی به حرف زدن نداشتم اما حالا وقتی فکر میکنم که چه کارهایی بزرگی باید انجام دهم از اینکه نمی توانم حرفهایم را براحتی برای دیگران بیان کنم رنج می کشم . جاویدان استاد است وقتی او حرف میزند آدم خیال میکند به یک موسیقی دل انگیز گوش می کند . هیچکس نمیتواند مثل او حرف بزند . اکنون دیوهایی که در برابر ما قد علم کرده اند همی اعراب وحشی و خونخوار هستند و من سر این دیوها را خواهم کوبید این وظیفه ای ست که من برای وطنم ، برای ملت باید انجام دهم.

پایان بخش دوم

(برای دیدن بخش سوم اینجا کلیک کنید)

ارجاع به این مقاله

شمشاد امیری خراسانی، «حماسه و زندگی نامه بابک خرم دین - بخش دوم»، پارسیان دژ، ۱۳۹۲.

خواندن مقاله و پیوست‌های آن در وبسایت پارسیان دژ

نشانی ثابت این نسخه:

<http://parsiandej.ir/articles/1334/pdf/حماسه-بابک-خرم-دین-بخش-دوم.pdf>

آخرین ویرایش مقاله: ۱۵ آبان ۱۳۹۹